



بسم الله الرحمن الرحيم

۲..... علوم عقلی

۲..... فلسفه

۲..... اتخاذ مبنا

**Error! Bookmark not defined.** ..... جهت گیری

۳..... مکاتب در رابطه اعتباریات و حقایق

۳..... علم کلام

۳..... اتخاذ مبنا

۳..... جنبه اعتقادی کلام

۴..... عرفان نظری

۴..... اخلاق

۴..... عرفان عملی

۵..... اجتهاد متجزی

**Error! Bookmark not defined.** ..... جمع بندی

۵..... رجال

۵..... اتخاذ مبنا



## علوم عقلی

### فلسفه

بیان شد سه علم در این میان وجود دارد که عمدتاً عقلی است؛ منطق، فلسفه و کلام. و مراد از منطق، منطق صوری ارسطویی است. در باب فلسفه نیز طبعاً مانند موارد سابق وجود دارد که دو نظریه در دخالت فلسفه در باب اجتهاد وجود دارد که جمع زیادی به عدم دخالت آن قائل شده‌اند.

### اتخاذ مبنا

اما فلسفه همه باواسطه و هم بی‌واسطه تأثیر دارد و نقش باواسطه آن از قبل اصول بیشتر است و سخت است بتوان دخالت فی‌الجمله آن را نفی نمود. مثلاً در معنای حرفی، شناخت معنی رابط و مستقل امری فلسفی است و همچنین بحث مستقلات عقلیه، امرونی و ... و در بحث اجتماع افرادی مانند صاحب فصول گفته‌اند که این بحث متوقف بر اصالت الوجود و الماهیه است.

### جهت‌گیری

بنابراین به آقای خوبی که نظریه اول را دارند، باید بگوییم که خودتان در مباحث اصولی مباحث فلسفی را دخالت داده‌اید. لذا نمی‌توان بدون فلسفه به قضاوت پرداخت. لذا نفی دخالت فلسفه و مباحث فلسفی بعید است. البته بدون واسطه شاید بتوان مواردی را یافت که نیاز به فلسفه در فقه وجود داشته باشد. در تحلیلات فلسفی امر واضح است اما در فلسفه بدون نیز نقش فی‌الجمله‌ای وجود دارد.



## مکاتب در رابطه اعتباریات و حقایق

مکتبی وجود دارد که اعتباریات را از حقایق جدا می‌سازد، مکتبی قائل به اطلاق رابطه است و مکتبی میانه وجود دارد که خود این نیز مبحثی فلسفی است. لذا در ارتباط فلسفه با فقه می‌توان نظریات مختلفی را ارائه داد. حتی باید توجه داشت که نفی فلسفه نیاز به خواندن فلسفه دارد.

اما در حوزه اخلاق و سایر موارد متناسب، دخالت فلسفه امری واضح است.

## علم کلام

سومین علم از علوم تقریباً عقلی، کلام است. در باب کلام نیز افرادی قائل به عدم دخالت کلام در اصول شده‌اند، اما اثبات شریعت، متون دینی و وجود واجب‌الوجود با آن صورت می‌گیرد لکن این غیر از تأثیر مدنظر در اجتهاد است. لذا در اعتقاد به فقه که از روی مبانی باشد، نیاز به استدلال بنیادین وجود دارد که آن متوقف بر علم کلام است.

## اتخاذ مبنا

نیاز کلام جزء پایه‌های اجتهاد نیست و این نظریه صحیحی است. اما واقعیت موجود شبیه آنچه است که در فلسفه گفته شد که بسیاری از موارد از قواعد کلامی مانند دفع ضرر محتمل در اصول دخیل هستند. و مراد از تفکر کلام، تفکر کلامی است نه صرف متون آن.

## جنبه اعتقادی کلام

در اینجا مبحث دیگری نیز باید اضافه شود که دخالت و تأثیر دیگری برای دانش کلام در حوزه فقهی وجود دارد، از لحاظ باب فقه العقیده ای که بدان اشاره شد. مقصود از آن، این است که حیث بحث کلامی اثبات و استدلال بر گزاره‌های خبری، اعتقادی و



توصیفی است. اما همه آنها با واسطه‌ای ظریف می‌تواند موضوع فقه قرار گیرد، چراکه اعتقاد به آن سلسله گذارها سؤال فقهی می‌شود که آیا حرام یا واجب بوده و دارای چه آثاری است؟

لذا اعتقاد فعل جوانحی اختیاری است و باین‌وجود در موضوع فقه قرار می‌گیرد، از حیث احکام خمس و احياناً احکام وضعی که وجود دارد. در این زمان دخالت کلام در این ابواب دخالت واضح و مستقیمی خواهد بود. به همین جهت برخی از بزرگان قبل از نوشتن رساله، کتب عقایدی را به تحریر درمی‌آوردند که گویا چنین امری در مکنون خود داشته‌اند.

## عرفان نظری

دخالت عرفان نظری به لحاظ استدلالی چندان دخالتی در این مقام ندارد. لکن از حیث دخالت آن در موضوع شناسی می‌تواند مؤثر باشد.

## اخلاق

دخالت گزاره‌های اخلاقی نیز مطرح نشده است. می‌توان در این حوزه نیز فی‌الجمله تأثیری برای اخلاق قائل شد، در همان حد فقه الاخلاق که سابقاً بیان شد. لذا اخلاق عملی وجود دارد که می‌تواند در فقه مؤثر باشد مانند قبح کذب و سایر موارد از احکام عقلی، عقلایی که در اخلاق وجود دارد.

از طرفی اخلاق می‌تواند پایه‌ای باشد برای فقه الاخلاق و فقه الصفات شکل بگیرد که فقه از فعل اختیاری اکتساب و اجتناب آن بحث می‌کند که آن فقه الصفات خواهد بود.

## عرفان عملی

عرفان عملی نیز در همین حدود موضوع سازی می‌تواند مؤثر باشد. یعنی می‌تواند دلالات ضمنی یا التزامی در قبال احکام فقهی داشته باشد.



## اجتهاد متجزی

باید توجه داشت، فقه هرچه قدر متجزی باشد از نیازمندی کمتری نسبت به این علوم دوازده‌گانه برخوردار است که هرچه از آن فاصله گرفته شود، اثر موارد بیان‌شده بیشتر روشن می‌گردد.

## جمع‌بندی

تاکنون دوازده مورد بیان شد ولی هرچه جلوتر برویم دخالت‌ها روشن‌تر خواهد شد.

## رجال

دخالت این علم به اجتهاد دخالت نزدیک‌تری است ولی میزان دخالت آن متوقف بر مبانی است که در علم رجال اتخاذ می‌کند چراکه ممکن است مبانی‌ای داشته باشد که از نیاز به رجال در فقه بکاهد. برای مثال فقه شیخ انصاری چون نظریه وثوق خبری را می‌پذیرد، چندان نیازی به بررسی روایت بدین صورت نیست. البته ما در اینجا جمعی ارائه دادیم. آقای خوبی و امثال ایشان کاملاً وثوق مخبری‌اند برخلاف مشی عملی شیخ و مرحوم نائینی و... که وثوق خبری هستند.

همین‌طور اگر کسی قائل به انسداد کبیر شد چندان نیازی به بحث‌های رجالی مبسوط وجود ندارد و ظن مطلق را اخذ می‌کند.

## اتخاذ مبنا

اما در حقیقت نیاز به رجال؛ تشخیص قواعد رجالی و شناخت روایت، به‌عنوان اصلان ظاهراً مورد تردید قرار نگرفته ولی در درجه آن تفاوت زیادی وجود دارد. لذا اتخاذ مبنا در اصول نقش زیادی در مقدار نیاز به رجال دارد و نقش مباحث انسداد و خبر واحد در این زمینه نقش پررنگی است.